



تحلیل هویتی طالبان پس از بازگشت به قدرت در چارچوب نظریه هویت مقاومت کاستلز

علی شیاری^۱، پارسا باقری^۲

۳۸

دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۸

پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۳/۱۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۶/۱۵

صص: ۲۳۵-۲۵۸

شابا چاپی: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۳۸۱



چکیده

گروه طالبان به عنوان جنبش بنیادگرا در افغانستان نقش اساسی را در روند جنگ داخلی افغانستان ایفا نموده است. اما این جنبش برخلاف دیگر گروه‌های اسلام‌گرا در افغانستان به سرعت رشد و گسترش یافت. در این نوشته سعی خواهد شد تا ریشه‌ها و مبانی فکری جنبش طالبان با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس چهارچوب نظری هویت مقاومت امانوئل کاستلز مورد بررسی قرار بگیرد و در ادامه این نکته آشکار خواهد شد که مبانی فکری طالبان از دو عامل قومی و دینی سرچشمه گرفته شده است و در این بین، عامل قومی سهم بسزایی در شکل‌گیری هویت طالبان به عنوان یک حرکت قومی-مذهبی داشته است و در پی مقاومت و حفاظت از عناصر و بنیادهای هویتی، قومی و دینی خود در برابر دیگر هویت‌های رقیب می‌باشد و بدین ترتیب بسیاری از رفتارهای واپس‌گرایانه این گروه در رابطه با دیگران همسو با نظریه هویت مقاومت امانوئل کاستلز معنا می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: طالبان، پشتونیزم، سلفی‌گری، بنیادگرایی، دیوبندیه.

۱. استادیار گروه آموزشی علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

حدود نیم قرن از جنگ‌های داخلی در افغانستان می‌گذرد و در آغاز این نبردها افغانستان تبدیل به محل منازعه دو قطب رقیب آن دوران یعنی آمریکا و شوروی تبدیل گشت. با وقوع کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ شمسی توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سرنگونی داوودخان، بسیاری از رهبران مذهبی افغانستان به پاکستان رفتند. همچنین با بالا گرفتن اختلافات در درون حزب دموکراتیک خلق، این گروه تضعیف شد و حفیظ الله امین قدرت را در دست گرفت، در ۶ جدی ۱۳۵۸ شمسی حزب دموکراتیک خلق با رهبری ببرک کارمل مجدداً متحد شده و با کمک نظامی شوروی علیه امین دست به حمله زدند. در این میان نیز جنگ‌های داخلی به رهبری احزاب اسلامی به اوج خود رسیده بود و در این سمت، احزاب اسلامی و بنیادگرا از حمایت غرب و کشورهای اسلامی برخوردار شدند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۵۳).

دولت پاکستان با هراس از این که شوروی پس از افغانستان قصد تصرف بلوچستان پاکستان را دارد، عربستان سعودی را را ضی به حمایت از مجاهدین نمود سپس دستگاه اطلاعاتی عربستان سعودی از طریق سیستم اطلاعاتی پاکستان اقدام به تسلیح و تجهیز و حمایت از مجاهدین کردند (همان: ۶۶-۶۷). در ۱۰ اکتبر ۱۹۹۴ گروه «تحریک اسلامی طلبای کرام» اعلام موجودیت نمودند و نهایتاً حکومت اول طالبان در سال ۱۹۹۵ مستقر و در سال ۲۰۰۱ میلادی با حمله آمریکا ساقط شد. اما در سال مرداد ماه سال ۱۴۰۰ شمسی، طالبان با تسلط بر افغانستان موجب سقوط دولت جمهوری اسلامی افغانستان گشت و مجدداً امارت اسلامی افغانستان با کم‌ترین مقاومت داخلی به قدرت بازگشت (نجف‌زاده و سرحدی، ۱۴۰۲: ۳۲۷).

طالبان همواره خود را همواره مدافع هویت و شریعت اسلامی معرفی کرده و از این نظر سال‌ها با دولت جمهوری اسلامی افغانستان که داعیه دموکراسی و انتخابات در افغانستان داشت، دچار اختلافات اساسی و در ستیز بوده است. بر همین اساس است که اولیور روال^۱ «سنت» و «تجدد» را در ستیز با هم می‌داند (علی‌پور و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۶). بدین ترتیب با بازگشت طالبان به قدرت، دو مرتبه شاهد پیاده‌سازی قواعد و قوانین شرعی برپایه ایدئولوژی دینی طالبان هستیم و مورد قابل توجه جدیدی که برخلاف این دوره در دوره اول حکومت طالبان مشاهده نشده بود، تأکید این

گروه بر ملی بودن حاکمیت خود علاوه بر اسلامی بودن آن است. در نتیجه می‌توان گفت که مبانی فکری طالبان در مواجهه با دیگر رقیبات هویتی خود، عامل قومی مبتنی بر برتری قوم پشتون را در برابر دیگر هویت‌ها برجسته نموده است.

شناخت ریشه‌های فکری طالبان بعد از بازگشت به قدرت از این جهت دارای اهمیت است که دلایل مقاومت این گروه با دیگر عقاید و اندیشه‌های رقیب را نشان می‌دهد. همچنین ابعاد مختلف مبانی فکری طالبان را می‌توان شناسایی نمود که شامل مبانی دینی و قومی می‌باشد. از این جهت با شناخت مبانی قومی این گروه می‌توان به دلایل رقابت‌های قومی این گروه با دیگر گروه‌ها و اقوام دیگر پی برد. از سوی دیگر، کشف پیوند میان دو عنصر قومیت و دیانت در ریشه‌های فکری طالبان می‌تواند بسیاری از الگوهای رفتاری این گروه در مواجهه با دیگر گروه‌هایی که در بعضی مبانی با آنان دارای وحدت می‌باشند را توضیح دهد. برای مثال اقوام تاجیک و ازبک از نظر مذهبی با قوم پشتون مشترک هستند اما اختلافات قومی این اقوام با یکدیگر پررنگ‌تر از جنبه‌های مشترک آن‌هاست. بررسی این عناصر هویتی در قالب نظریه هویت امانوئل کاستلز می‌تواند اهمیت ریشه‌های فکری طالبان در شکل دادن به ساختارهای اجتماعی و هویتی گروه طالبان را نمایان سازد. از آنجا که گروه طالبان به عنوان یک حرکت ایدئولوژیک در جهان اسلام شناخته می‌شود، بررسی این گروه به مثابه هویت مقاومت در عصر نوین و ساختار شبکه‌ای جهان معاصر نگاه جدیدی نسبت به هویت و مبانی فکری طالبان می‌دهد. همچنین ساختار لایه‌ای و چند بعدی هویت طالبان را می‌توان با استفاده از نظریه هویت امانوئل کاستلز توضیح داد تا نگاهی همه جانبه در خصوص مبانی فکری و ماهیت هویتی این گروه ارائه دهد. همچنین پژوهش بر روی مبانی فکری طالبان با بهره‌گیری از نظریه هویت امانوئل کاستلز می‌تواند بررسی‌ها پیرامون گروه‌های جهادی نظیر طالبان را از حوزه امنیتی به حوزه هویتی منتقل نماید.

پیشینه پژوهش

تحقیقات بسیاری در زمینه ریشه‌ها و زمینه‌های فکری گروه‌های جهادی و نیز جنبش طالبان صورت گرفته است. این تحقیقات گاه به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای و گاه نیز به شکل تخصصی

به مبانی نظری و فکری پرداخته شده است. همچنین این آثار از تنوع نظری نیز برخوردار می‌باشد. در این نوشته به تعدادی از این آثار اشاره می‌کنیم.

فرزاد نظری، علیرضا گلشنی و مرتضی شیروودی در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی تطبیقی مبانی سیاسی (فکری و عملی) طالبان با داعش براساس نظریه تحلیل گفتمان» به بررسی ریشه‌های نظری و فکری دو گروه ذکر شده پرداخته‌اند. همچنین در این مطلب با مقایسه میان دو گروه طالبان و داعش براساس نظریه گفتمان، دال‌های مرکزی و هم‌ارز و متضاد هر دو گروه را برجسته نموده و با یکدیگر مقایسه کرده است و از این طریق وجوه مشترک و متمایز داعش و طالبان را نشان می‌دهد. در مقاله‌ای دیگر با نویسندگی محسن عباس‌زاده مرزبالی و کوثر طالشی کلتی تحت عنوان «طالبان و بازیابی حاکمیت: جنبش قوی، دولت - ملت ضعیف» به تحلیل علل و عوامل سقوط دولت جمهوری افغانستان توسط طالبان در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ می‌پردازد. در این اثر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی سعی شده تا چرایی سقوط دولت افغانستان مورد بررسی قرار بگیرد. همچنین در این مقاله از چند نظریه برای تبیین ابعاد برتری طالبان نسبت به دولت افغانستان استفاده شده که شامل: نظریه سستی دگرگونی انقلابی، نظریه بسیج منابع در جامعه گسسته، مفهوم دولت ورشکسته و در آخر نقش محیط بین‌الملل در تحولات انقلابی می‌باشند. همنشینی عوامل مذکور در کنار ضعف دولت جمهوری افغانستان در ایجاد یکپارچگی ملی باعث برتری طالبان شده است.

مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «اقتصاد سیاسی طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)» به قلم وحید سینائی و احمد ارشادخطیبی که در سال ۱۴۰۲ منتشر شده، به اقتصاد سیاسی دوره اول حکومت طالبان می‌پردازد. این مقاله معتقد است که اقتصاد سیاسی این دوره با وجود گذشت چند دهه مورد توجه قرار نگرفته است. مقاله برپایه این فرضیه که اقتصاد سیاسی طالبان ترکیبی از اقتصاد سیاسی تروریسم و محافظه‌کاری مرکب از آموزه‌های اسلام سستی می‌باشد به پژوهش می‌پردازد. در نهایت نیز از شیوه کتابخانه‌ای و مطالعه اسناد و منابع معتبر اینترنتی برای گردآوری پژوهش بهره گرفته است.

نوذر شفیعی در مقاله‌ای تحت عنوان «بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت‌یابی طالبان» که در سال ۱۳۸۸ منتشر شده به بررسی این واقعه می‌پردازد که حمله آمریکا به افغانستان تنها دولت طالبان را از بین برده است و خود جنبش طالبان منسجم ماند و به مرور نیز تقویت شده است. و اینکه صحنه نبرد در افغانستان میان طالبان و ائتلاف بین‌المللی در برخلاف مناطق شمالی در جنوب

و جنوب شرق افغانستان جریان داشت. سوال مطرح شده در این مقاله، چرایی افزایش روزافزون قدرت طالبان می‌باشد که برای پاسخ به آن به شوراهای طالبان و شکاف‌های موجود در درون اعضای ناتو می‌پردازد.

در مقاله‌ای تحت عنوان «تبیین شکل‌گیری جاهلیت مدرن در کشورهای اسلامی با رویکرد تطبیقی به دو جریان طالبان و داعش» که توسط محمدعلی کشور در سال ۱۳۹۵ به رشته تحریر درآمده است، سعی شده تا رشد و گسترش گروه‌های تکفیری در کشورهای اسلامی را پروژه صهیونیستی بر علیه کشورهای اسلامی معرفی شود. همچنین ریشه‌های گروه داعش و طالبان را در بستر سرزمین افغانستان و مدارس پاکستان شناسایی کرده و از این حیث دارای اشتراک می‌باشند. اما در روش و اهداف و رهبران آن اختلاف وجود دارد. در این مقاله تلاش شده تا با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی ریشه‌های فکری و تفاوت‌های دو گروه داعش و طالبان پرداخته شود.

در نوشته حاضر، مبانی فکری طالبان در قالب نظریه هویت امانوئل کاستلز مورد بررسی قرار خواهد گرفت، همچنین سعی خواهد شد که آبخشورهای فکری این گروه را یافته تا از این طریق به علل و معانی بسیاری از کنش‌های واپسگرایانه آن در مقابله با سایر گروه‌های قومی و دینی در داخل افغانستان دست یافت. شناخت ریشه‌های فکری گروه طالبان اطلاعات مهمی در مورد ریشه‌های فکری و انواع آن ارائه می‌دهد که از دو منبع اصلی دین و قومیت ناشی شده است. اسلام به عنوان یکی از اصلی‌ترین منابع فکری گروه طالبان تأثیر بسیاری بر شکل‌گیری ستون‌های اصلی اندیشه دینی طالبان داشته است. از آنجایی که جهان اسلام از نحله‌های مختلفی تشکیل شده است. طالبان نیز به عنوان گروهی که در شرایط و زمان خاصی تشکیل شده است، تابع برخی از این نحله‌ها همچون مکتب دیوبندیه و سلفیت می‌باشد. از سوی دیگر، عنصر قومیت نیز یکی از اساسی‌ترین منابع فکری گروه طالبان می‌باشد که نه تنها بنیان فکری بلکه بدنه و ساختار اصلی این گروه را قومیت خاصی تشکیل داده است. قوم پشتون در افغانستان را می‌توان به منزله بدنه اصلی طالبان در نظر گرفت و بدین ترتیب این گروه در کنار هویت دینی، به شدت وابسته به هویت قومی خود هستند و بر این اساس، همواره در رقابت قومی با دیگر گروه‌های حاضر در افغانستان می‌باشند. به بیان دیگر، دو عنصر دین اسلام و قوم پشتون به هویت اصلی طالبان مبدل گشته و به منظور صیانت از آن همواره به مقاومت و تقابل با دیگر گروه‌های دینی و قومی دست زده‌اند.

چارچوب نظری

برای شناخت ریشه‌های فکری جنبش‌های بنیادگرا مانند طالبان از چارچوب نظری امانوئل کاستلز بهره گرفته شده است چرا که ساختاربندی او از مفهوم هویت به بهترین وجه می‌تواند لایه‌های هویتی و پیچیده جنبش‌های جهادی خاورمیانه همچون طالبان را تبیین کند و از این حیث، چارچوب نظریه‌ی جامعی در بحث ریشه‌یابی مبانی فکری گروه طالبان باشد.

کاستلز هویت را فرایند معناسازی بر اساس یک یا مجموعه‌ای وابسته از ویژگی‌های فرهنگی می‌داند که بر منابع معنایی دیگر ترجیح داده می‌شود. کاستلز هویت را به سه دسته طبقه‌بندی نموده است:

❖ هویت مشروعیت بخش: که توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه بر کنشگران دیگر را گسترش دهد.

❖ هویت مقاومت: این هویت توسط کنشگرانی ایجاد می‌شود که در شرایطی قرار دارند که از سمت «منطق سلطه» بی‌ارزش تلقی و طرد می‌شوند و به همین دلیل اقدام به مقاومت با منطق و ارزش‌های متضاد با اصول نهادهای جامعه می‌کنند.

❖ هویت برنامه‌دار: هنگامی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه عناصر فرهنگی دردسترس، هویت جدیدی را بنا می‌کنند تا موقعیت خود را در جامعه بازتعریف کنند و در نتیجه در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند (Castells, 2010: 8).

طبق نظریه کاستلز و با توجه به اصرار گروه طالبان بر مبانی فکری خود همچون شریعت اسلام و فرهنگ قوم پشتون، این گروه را می‌توان در دسته دوم یعنی هویت مقاومت قرار داد. چرا که به دنبال مقاومت و حفظ ارزش‌ها و هویت خود در برابر هویت‌های مدرن و دیگر اقوام و هویت‌های ساکن در افغانستان می‌باشد.

در واقع افغانستان متشکل از اقوام و مذاهب گوناگونی بوده است که بر این اساس، قوم پشتون یگانه قوم مسلط بر افغانستان نمی‌باشد بلکه اقوام دیگر با آداب و رسوم مختلف دیگری نیز در افغانستان ساکن هستند همچنین این کشور دارای تنوع مذهبی نیز می‌باشد. از این رو، طالبان با توجه به ریشه‌های قومی خود، همواره در رقابت با دیگر گروه‌های قومی ساکن در افغانستان نظیر تاجیک‌ها، ازبک‌ها، هزاره‌ها و... قرار دارند و از نظر مذهبی نیز در تقابل با دیگر گروه‌های مذهبی همچون شیعیان می‌باشند. همپوشانی دو عامل قومیت و مذهب در افغانستان شبکه بسیار پیچیده‌ای

از رقابت‌های هویتی را با یکدیگر در داخل افغانستان و همچنین رقابت با هویت‌های خارجی مانند دموکراسی غربی، موجب شده است.

به این ترتیب چهارچوب نظری امانوئل کاستلز می‌تواند شبکه پیچیده رقابت‌های قومی و مذهبی افغانستان و همچنین روابط میان عنا صر هویتی درون افغانستان با دیگر عنا صر هویتی غیر بومی را توضیح دهد و در این بین ترکیب عناصر هویتی طالبان و برخورد این گروه با هویت‌های رقیب و بیگانه، با بازگشت این گروه به قدرت از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد.

پیدایش جنبش طالبان

پیدایش طالبان در دهه ۹۰ میلادی ناگهانی و غیرقابل پیشبینی بود. طالبان در آغاز تو سط برخی از مجاهدین ضد شوروی که در دوران پس از سقوط نجیب‌الله خان به حاشیه رانده شده بودند ایجاد شد. ملا عمر اولین رهبر این گروه و تعدادی از بزرگان طالبان در دوران جهاد در حزب حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری مولوی محمدنبي محمدی علیه شوروی به مبارزه برخاسته بودند (سینائی و ارشادخطیبی، ۲۰۲۳: ۲۲۸).

اعلام موجودیت طالبان در شهر اسپین بولدک استان قندهار همزمان با اوج جنگ‌های داخلی افغانستان بود. به همین دلیل توجه چندانی به آن نشد و زمانی توجه‌ها به طالبان معطوف گشت که آن‌ها دست به تصرف شهر هرات در ۵ سپتامبر ۱۹۹۵ زدند (همان: ۲۳۱). با ادامه بمباران شهر کابل تا سال ۱۹۹۶، در نهایت موفق به فتح آن و تأسیس دولت اسلامی شدند (Gohari, 2000: 9). ادامه به نظر می‌رسد که عوامل مختلفی موجبات پیروزی طالبان را فراهم نموده است. این عوامل طیف گسترده‌ای چون پشتیبانی مالی و اقتصادی برخی کشورهای منطقه، وابستگی‌های قومی (پشتونیزم) و تضعیف ساختار دولتی دوره مجاهدین و جنگ‌های داخلی در افغانستان را شامل می‌شود (سینائی و ارشادخطیبی، ۲۰۲۳: ۲۳۱).

علاوه بر عوامل مذکور، پایگاه اجتماعی طالبان نیز دارای اهمیت می‌باشد. با توجه به غلبه جمعیت رو ستایی به جمعیت شهرنشین در افغانستان برخورداری از حمایت جمعیت رو ستایی، پتانسیل بالایی را در دستیابی به حمایت اجتماعی به دنبال دارد (شبکه اطلاع رسانی افغانستان). در

این بین نیز گروه طالبان به طور گسترده از حمایت قشر روستایی افغانستان برخوردار بوده است (سینائی و ارشادخطیبی، ۲۰۲۳: ۲۳۱).

حمایت خارجی نیز نقش محوری را در ایجاد و نیز ادامه کار طالبان ایفا نموده است. تمام همسایگان افغانستان به نحوی با بحران افغانستان دخیل بوده‌اند اما همه کشورهای همسایه افغانستان، نقش یکسانی را در این بحران بازی نکرده‌اند. برخی کشورها همچون پاکستان در خط مقدم این بحران قرار گرفته‌اند (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۳۴). طالبان از نظر بین‌المللی توسط پاکستان و ارتش پاکستان تاسیس شده است همچنین نیز ادعا شده که توسط پاکستان نیز حمایت مالی می‌شود (سینائی و ارشادخطیبی، ۲۰۲۳: ۲۳۱). از نظر کریمی اهداف چهارگانه پاکستان در افغانستان باعث شده که این کشور اقدام به اثر گذاری بر افغانستان از راه ایجاد یک دولت همسو با خود در افغانستان و تاکید بر اشتراک با طالبان در مکتب دیوبندیه شده است و در نتیجه پاکستان با همکاری سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس و حمایت مال عربستان سعودی به منظور تامین امنیت تجاری‌اش در آسیای میانه و پایان طرح سیاسی پشتونستان، طالبان را به وجود آورد (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۳۴).

مبانی فکری جنبش طالبان

بنیان‌های فکری طالبان از منابع متعددی تغذیه می‌شود. عمده این مبانی نیز ناشی از فرهنگ و آداب سنتی و بنیادهای دینی می‌باشد. همین عامل نیز موجب شده که جنبش طالبان، رنگ و بوی دینی و قومی به خود بگیرد. مذهب و قومیت در میان طالبان عمده مبانی فکری این گروه را تشکیل می‌دهد. درواقع جنبش طالبان متأثر از اسلام حنفی مبتنی بر مکتب دیوبندیه و برخی مبانی سلفیت و همچنین متأثر از ریشه‌های قومی پشتونیزم می‌باشد. در ادامه به هر کدام یک از این عوامل به طور جداگانه پرداخته خواهد شد.

الف) پشتونیزم

پشتونها یا قوم افغان، گروه قومی در افغانستان می‌باشند که حدود ۴۰ درصد جمعیت افغانستان را شامل می‌شوند. همچنین سابقه حضور این قوم در افغانستان به قرن ده میلادی بازمی‌گردد. در

مورد پیشینه و منشأ این قوم دو دیدگاه نیز مورد نظر قرار گرفته است. دیدگاه اول این قوم را به آریایی‌ها نسبت می‌دهد و دیدگاه دوم نیز ریشه‌های سامی را به این قوم نسبت می‌دهند (عباسیان، ۲۰۲۱: ۲). صرف نظر از موارد ذکر شده، در ادامه به عناصر برجسته پشتون‌نیم که متشکل از آداب و رسوم مثبت چون مهمان‌نوازی، دلبستگی به خویشاوند و قبیله، ضدیت با تسلط بیگانه و رسوم منفی چون برتری‌طلبی قومی و خشونت قبیله‌ای که تحت عنوان پشتونوالی می‌باشد، اشاره خواهد شد. پشتون‌ها گروهی هستند که در دنیای امروزی نیز ساختارهای « سنتی » و « بدوی » خود حفظ نموده‌اند و عرف و قوانین جا افتاده در میان آن‌ها در کنار برخی از آداب و رسوم اسلامی حافظ فرهنگ و رسوم پشتون‌ها می‌باشد (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۰: ۲۲). شایسته ذکر است که پشتون‌های ساکن در پاکستان نیز با توجه به وابستگی قومی و قبیله‌ای خود به پشتون‌های ساکن در افغانستان، دارای اشتراکات فرهنگی یکسان و همچنین اشتراک عقیده در بحث پشتونوالی می‌باشند و از این جهت برای دولت مرکزی پاکستان مشکل‌ساز شده‌اند (همان: ۲۶).

عصیت یکی از بارزترین ویژگی‌های قوم پشتون می‌باشد. شخص صاحب عصیت، نسبت به دین و ریشه‌های قومی و خانوادگی خود به شدت پایبند و از آن‌ها تحت هر شرایطی حراست می‌کند. بر همین اساس طالبان به عنوان یک جنبش با پشتوانه پشتون‌نیم حق تشکیل حکومت بر افغان‌ها را منحصر به خود می‌داند چرا که تسلط بر افراد قبیله و حکمرانی به آنان جز از سمت افراد قبیله میسر نمی‌باشد. اگر گروهی خارج از دایره قبیله به قدرت برسد قبیله مغلوب سلطه بیگانه را نمی‌پذیرد. این امر ناشی از عقیده عدم ارتباط با دیگر جوامع و عدم روابط فرا قبیله‌ای می‌باشد که منجر به بیگانه‌ستیزی در سطح قبیله‌ای و عدم انعطاف در برقراری رابطه با دیگران می‌شود (عباسیان، ۲۰۲۱: ۲-۳).

برتری‌طلبی و اصل انتقام‌جویی نیز از ویژگی‌های قبیله‌ای قوم پشتون می‌باشد. برتری‌طلبی پشتون ناشی از زندگی قبیله‌ای و فرهنگ خشن و بدوی این قوم می‌باشد. بدین ترتیب از طریق اعمال زور و خشونت نسبت به غیر پشتون‌ها، برتری خود را نسبت به دیگران نشان می‌دهند (همان، ۲۰۲۱: ۳). طبیعتاً طالبان نیز با تأثیر از فرهنگ خشن قبیله‌ای و حس برتری‌طلبی اقدام به قبضه قدرت در افغانستان نموده است. رسم انتقام در میان اقوام پشتون از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. به نظر می‌رسد که انتقام‌جویی به قصد رفع ظلم روا رفته بر فرد که حق بدیهی او ست ناشی از ناتوانی حکومت مرکزی

در احقاق حقوق تضییع شده فرد می‌باشد. درحالی که امروزه حکومت مرکزی، افراد را از انتقام‌جویی فردی منع می‌کند و اسلام نیز انتقام‌جویی را شایسته نمی‌داند اما این رسم در میان پشتون‌ها همچنان باقی مانده است. اما در مجموع برای جلوگیری از گسترش خصومت و تبدیل شدن آن به دشمنی میان دو قبیله، سعی می‌شود تا در جرگه که متشکل از سران قبایل و ریش‌سفیدان می‌باشد به مسئله رسیدگی شود و حق مظلوم از ظالم ستانده شود (afghan-german.net).

جرگه شامل بزرگان و ملایان و سران قبایل و حتی اشخاص مجرب از طبقات پایین‌تر می‌شود. جرگه محلی برای حل و فصل اختلافات و رسیدگی به جرائم اشخاص و تصمیم‌گیری در مورد مسائل مهم می‌باشد. اصولاً مسائل جزئی در جرگه‌های جزئی برطرف می‌شوند و حوادث مهم‌تر در حضور سران بزرگ خاندان‌ها و بزرگان قوم مورد رسیدگی قرار می‌گیرند. همچنین هر عضو جرگه صلاحیت تشکیل جرگه را دارد. صفت تسلیم‌ناپذیری نیز از مشخصه‌های دیگر پشتون‌ها در روابط آنان با دیگران می‌باشد. همانطور که اقوام پشتون همواره سعی بر حل و فصل اختلافات از راه مسالمت‌آمیز و آشتی دارند، ولی در مقابل اجبار و زورگویی به شدت مقابله می‌نمایند. به عنوان مثال می‌توان به مقاومت تاریخی پشتون‌ها در برابر محمد امین حاکم کابل در سال ۱۵۸۶ میلادی و شکست لشکر ۱۴۰ هزار نفری آن اشاره نمود (همان).

بدین ترتیب با توجه به این واقعیت که عمده ساختار قومی طالبان را پشتون‌ها تشکیل داده است، در نتیجه طالبان نیز درگیر رقابت‌های قومی افغانستان شده است. البته پشتون‌نیم به عنوان یک طرز تفکر همواره همراه با طالبان عمل نکرده است بلکه این ایدئولوژی بر ضد طالبان نیز بهره‌برداری شده است. سازمان سیا در طول حمله خود به افغانستان در طرحی که با عنوان طرح «نتیجه‌دهی سریع» شناخته می‌شود، اقدام به تجهیز و حمایت از پشتون‌های ضد طالبان به منظور نبرد با «طالبان و القاعده» نمود و شاخص‌ترین فرد مورد حمایت آمریکا در نبرد علیه طالبان، «عبدالحق» با گرایش‌ات پشتون‌نیم بود (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۳۵). از دیگر شخصیت‌ها و رهبران مهم قبایل پشتون که بر ضد طالبان اقدام می‌کردند می‌توان به میرزا علم خان، فاروق یار قول خیل و فریدالله خان اشاره نمود (Taj & Nicol, 2011). لازم به ذکر است که این قبایل پشتون در وزیرستان پاکستان ساکن بوده‌اند و بدین ترتیب از حمایت پاکستان بهره می‌بردند. همچنین محور عمده اختلاف این افراد با طالبان، تأکید صرف بر قوم‌گرایی می‌باشد در حال که طالبان به عنوان یک

گروه صرفاً قوم‌گرا محسوب نمی‌شود بلکه دارای رگه‌های قوی اسلام‌گرایی با هدف تشکیل نظام اسلامی در افغانستان می‌باشد.

در نتیجه پشتون‌یسم، تبدیل به یکی از پایه‌های اساسی مبانی فکری طالبان می‌باشد که براساس آن، این گروه خود را بر مبنای هویتی غیر از هویت دینی تعریف نموده و به دیگران می‌شناساند. پشتون‌یسم برای طالبان نه صرفاً یک ایده فکری بر پایه یک قوم خاص، بلکه فراتر از آن، تشکیل دهنده ساختار و بدنه این جنبش می‌باشد و از این نظر با دیگر گروه‌های قومی حاضر در افغانستان در رقابت و کشمکش قرار گرفته‌اند. به این ترتیب می‌توان علت عدم گرایش اقوام غیر پشتون به گروه طالبان را دریافت. رقابت‌های قومی درون افغانستان در طول جنگ‌های داخلی و ظهور طالبان با پایه قومی نشان دهنده نقش هویت قومی در تقابل طالبان با دیگر گروه‌های قومی می‌باشد. بدین ترتیب طالبان با توجه به مؤلفه‌های قومی - قبیله‌ای خود مانند عصبیت قومی و نگاه برتری‌جویانه در تقابل با دیگران، سعی در مقاومت و جلوگیری از سلطه و قدرت‌گیری رقبای قومی خود در افغانستان دارد. جنگ‌های داخلی افغانستان در طول چند دهه گذشته نه بر ضد بیگانگان خارجی بلکه بر علیه یکدیگر در داخل کشور بوده است. یعنی جنگ داخلی در افغانستان عمیقاً متأثر از اختلافات و درگیری‌های قومی می‌باشد (یزدانی، ۲۰۲۴: ۴۴۶-۴۴۷).

با بازگشت طالبان به قدرت، بار دیگر شاهد غلبه قومی پشتون‌ها در عرصه سیاسی در افغانستان می‌باشیم. اساساً یکی از خواسته‌های دیگر کشورها به خصوص کشورهای غربی از حکومت جدید طالبان، فراگیر بودن حکومت و مشارکت همه اقوام و مذاهب در امر حکومت می‌باشد. این در حالیست که از میان ۳۴ عضو حکومت جدید طالبان، ۳۱ نفر از قوم پشتون، ۲ نفر از قوم تاجیک و ۱ نفر نیز از قوم ازبک می‌باشد. سهم هزاره‌ها و دیگر اقلیت‌ها در حکومت جدید هیچ می‌باشد (iess.ir, 1400).

در نتیجه با نگاه به غلبه قومی پشتون‌ها در سیاست و حکومت افغانستان، می‌توان دریافت که سلطه قومی پشتون‌ها بر دیگر اقوام برای طالبان همچنان حائز اهمیت می‌باشد. اساساً این اقدام را نیز می‌توان از این جهت توجیه نمود که بدنه اصلی طالبان را اقوام پشتون تشکیل داده است و با توجه به دوام عصبیت‌های قومی در افغانستان، کاهش سهم پشتون‌ها از قدرت سیاسی در برابر دیگر اقوام به دست طالبان می‌تواند پیامدهای خطرناکی برای این گروه همچون کاهش حمایت پشتون‌ها از طالبان و ایجاد اختلافات داخلی در پی داشته باشد. در نتیجه طالبان با یکدست کردن حکومت

جدید، مانع شکل‌گیری اختلافات جدید و اضافه شدن آن به دیگر اختلافات قومی و مذهبی افغانستان شده است که به قیمت کاهش اعتبار بین‌المللی حکومت جدید طالبان تمام شده است.

ب) مکتب دیوبندیه

منشأ و ریشه‌های دیوبندیه را باید در شبه قاره هندوستان جست‌وجو نمود. نهضت دیوبندیه از شهر دیوبند در هندوستان که به خاطر وجود حوزه علمی دارالعلوم دیوبند مشهور است، ظهور نموده است. این جنبش در هندوستان در تقابل با وضعیت موجود در دوره استعمار انگلستان و تسلط آن کشور بر هندوستان ایجاد شد. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، یکی از علمای پیرو شاه ولی‌الله دهلوی به نام محمد قاسم نانوتوی در سال ۱۸۶۷ میلادی، مدرسه دیوبندی را در ایالت اتارپرادیش هند پایه‌گذاری نمود. در نهایت مدرسه دیوبندی به تدریج به یک مکتب فکری برجسته تبدیل گشت که برای محصلین یا پیروان فکری آن از عنوان «دیوبندی» استفاده شد (عارفی، ۱۳۷۸: ۱۹۵). پیروان مکتب دیوبندیه از اهل سنت و جماعت می‌باشند که عمدتاً به لحاظ فقهی تابع مذهب امام ابوحنیفه هستند و از نظر اخلاقی به گرایشات صوفیانه تمایل دارند (ابوطالبی و شکوری، ۱۳۹۷: ۴).

تأکید جنبش دیوبندیه بر اجرای کامل شریعت اسلام و نیز جهاد به عنوان یگانه راه رهایی از سلطه می‌باشد. در نتیجه برای مطالعه و درک ریشه‌های فکری جنبش طالبان باید تأثیر جریان‌ات افراطی در پاکستان که خود، ریشه در دوره قبل از استقلال پاکستان دارد، مورد بررسی قرار گیرد. یکی از حرکت‌هایی که به قصد مبارزه با سلطه انگلیس بر شبه قاره هند و زدودن بدعت‌ها و خرافات راه یافته در میان مسلمانان شکل گرفت، متأثر از افکار و عقاید شاه ولی‌الله دهلوی بود که بعدها راه او توسط پسرش شاه عبدالعزیز و نوه‌اش شاه اسماعیل تبدیل به جنبش سیاسی - اجتماعی علیه انگلستان تبدیل شد (همان: ۴).

هدف اصلی علمای دیوبندیه که معتقد به فقه حنفی سختگیرانه و جزم‌اندیش بودند، تقویت مبانی اسلام براساس مذهب حنفی است. جمعیت علمای اسلام در این مدرسه نیز اغلب متشکل از پشتون‌های ایالت‌های بلوچستان و سرحد بودند و همین عامل نیز موجب شد تا در دوران جهاد افغانستان روابط دوستانه و نزدیکی با پشتون‌های افغانستان برقرار کنند (عارفی، ۱۳۷۸: ۱۹۴-۱۹۳).

ریشه‌های نفوذ عقاید دیوبندی در افغانستان به دوره استقلال پاکستان از هند بازمی‌گردد. پس از استقلال پاکستان، طلاب و علاقه‌مندان به آموزه‌های دینی در افغانستان مسیر خود را از هند به پاکستان برای فراگیری علوم دینی تغییر دادند. نفوذ فرهنگی و مذهبی مدارس دینی پاکستان بعد از برقراری نواحی جنوبی، شرقی و جنوب غربی افغانستان با ایالات سرحد و بلوچستان، عمیق‌تر گشت. همچنین آثار علمای دیوبندی از اردو به پشتو ترجمه و در افغانستان نیز منتشر شدند. عزیزالرحمن سیفی که آثار سلیمان ندوی و شبلی نعمان را ترجمه نموده سهم مهمی را در انتشار عقاید دیوبندی در افغانستان برعهده داشته است و ترجمه‌های او در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به وسیله «پشتو تولنه» در کابل به انتشار رسید (همان: ۲۰۰-۱۹۹).

در اثنای جنگ افغانستان و اشغال کشور به وسیله ارتش اتحاد جماهیر شوروی، هزاران شهروند افغانستانی از کشور خود به پاکستان مهاجرت کردند و در اردوگاه‌های ساخته شده توسط پاکستان و کمک‌های بین‌المللی اسکان داده شدند. نسلی که در آن اردوگاه‌ها پرورش یافتند توسط مدارس علوم دینی در پاکستان جذب شدند. این جذب دو علت داشت: اول آن که تأثیر گرایش‌های چپ و انحرافی در نظام آموزشی افغانستان موجب آزرده شدن خاطر افغانستانی‌هایی گشت که پایبند به عقاید دینی خود بودند. دوم آن که نقش طلاب و علمای دینی در جنگ افغانستان در کنار مردم بسیار برجسته بود (ابوطالبی و شکوری، ۱۳۷۸: ۱۹۴).

از طرفی ناکافی بودن ظرفیت آموزشی در درون اردوگاه‌های پناهندگان افغانستان در پاکستان موجب شد تا نهضت‌ها و گروه‌های اسلامی تندرو در پاکستان همچون جمعیه العلماء اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث، اقدام به راه‌اندازی و تأسیس مدارس جهت جذب جوانان پناهجوی افغانستان نمودند. با توجه به رایگان بودن آموزش‌ها و توجه به آموزه‌های دینی و مذهبی در این مدارس، روند جذب پناهجویان با استقبال فراوانی روبرو شد. در نتیجه، اولین پایه‌های فکری و دینی جنبش طالبان در این مدارس بنا شد (همان: ۱۹۴).

بدین ترتیب گروه طالبان در افغانستان نیز همچون طالبان پاکستان که همانند دو روی یک سکه می‌باشند، دارای ساختاری مرکب از چندین فرق مذهبی از جمله دیوبندی و عقاید محمد ابن عبدالوهاب می‌باشد که در کنار یکدیگر، ابعاد مهمی از پایه‌های فکری و عقیدتی گروه طالبان را تشکیل داده است (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۰: ۲۶).

طالبان با بازگشت به قدرت مجدداً اقدام به تثبیت سلطه مذهبی و فرقه‌ای خود در افغانستان نموده است. معاون وزارت عدلیه طالبان نیز در دیدار با معاون سازمان همکاری اسلامی در کابل اظهار داشت که «روند قانونگذاری در افغانستان با اصول فقه حنفی منطبق است» (yjc.ir, 1403). در نتیجه شیعیان از بدنه اصلی حکومت حذف شدند. در این بین قوم هزاره از دو جهت کنار گذاشته شده‌اند. اول از جهت قومی و دوم از جهت مذهبی، چرا که عمده مردمان هزاره پیرو مذهب شیعه اثنی عشری می‌باشند و در صد اندکی نیز پیرو مذهب اهل سنت هستند. در نتیجه، قوم هزاره همانند دور اول حکومت طالبان از صحنه سیاست افغانستان کنار گذاشته شده‌اند اما در ظاهر برخلاف دور نخست حکومت طالبان، تحت فشار و تبعیض شدید مذهبی قرار نگرفته‌اند برای نمونه در هنگام سقوط مزارشریف در سال ۱۹۹۸ میلادی به دست طالبان، ملا نیازی فرماندار جدید شهر سه راه را پیش روی شیعیان قرار داد: «با تغییر دین بدهند، یا به ایران بروند یا بمیرند» (Sa'ūd, 2021). در واقع مکتب دیوبندیه ذیل فقه حنفی به مثابه هویت بنیادی برای تعریف هویت طالبان از سوی این گروه می‌باشد به همین جهت هرگونه ارائه دیدگاه‌های مذهبی متفاوت از رویه مذهبی طالبان در عرصه قدرت سیاسی همچون تشیع با واکنش واپسگرایانه طالبان مواجه می‌گردد. به عبارت دیگر، مکتب دیوبندیه و فقه حنفی بستر اساسی برای مقاومت طالبان در برابر دیگر هویت‌های مذهبی و جلوگیری از تسلط فکری و سیاسی آن‌ها در افغانستان محسوب می‌شود.

ج) سلفیگری

پس از تجزیه هند و استقلال پاکستان اغلب طلاب افغانستانی که به مدارس دینی که در نزدیکی ایالت سرحد تأسیس شده بود رفتند که عمدتاً شامل پشتون‌ها، نورستانی‌ها و بدخشانی‌ها بودند. برخی از آنان جذب تفکر اهل حدیث شدند و پس از بازگشت به افغانستان در تقابل با اهل تصوف و فقه حنفی قرار گرفتند لذا این گروه خود را سلفی عنوان می‌کردند. ارتباط میان طلاب و علمای افغانستان و مدارس دینی پاکستان تا قبل از شروع جهاد در افغانستان روال عادی خود را طی می‌کرد اما پس از آغاز جنگ، این روابط به شکل فزاینده‌ای رشد پیدا کرد و بنظر می‌رسد که یکی از دلایل این امر، حمایت کشورهای عربی چون عربستان و پاکستان از گروه‌های اسلامی تندرو در جنگ داخلی افغانستان بود (عارفی، ۱۳۷۸: ۲۰۰). به خصوص ارتباط شاخه حقانی با عربستان سعودی

تنگاتنگ بود و رهبران شبکه حقانی همواره از سمت عربستان به لحاظ مالی تأمین می شدند. شبکه حقانی به حدی از ارتباط با سعودی ها رسیده بودند که گاه به طور مستقیم با مقامات و دیپلمات های این کشور در پاکستان در تماس بودند و حتی بدون اطلاع پاکستان به عربستان سعودی سفر می کردند (Jaffrelot & Louër, 2018: 136-137) دارالعلوم دیوبند به عنوان محلی که در آن طلاب از سراسر جهان نظیر عربستان سعودی، مالزی، میانمار و... در آن تحصیل کرده اند، تأثیر فراوانی در رشد سلفیت در افغانستان و دیگر نقاط شبه قاره هند گذاشت (احمدی و کریمی قهرودی، ۱۳۹۵: ۲۷۳). در مجموع روند نفوذ عقیده سلفیت در افغانستان طی یک روند آرام و تدریجی توسط علمای افغانستانی مهاجرت کرده به پاکستان اتفاق افتاده است (نواب، ۱۳۹۷: ۸۰).

سلفی گری رشد یافته در شبه قاره هند در وهله اول عقیده ماتریدیه را با چالش مواجه کرد و بدین ترتیب سلفی گری به عنوان رقیب جدی برای اندیشه دینی رایج در شبه قاره هند شروع به رشد و گسترش نمود. در نتیجه این رخداد بود که کسانی همچون مفتی احمد ضیایی، اقدام به پاسخ دهی به حملات سلفی ها در حوزه عقیدتی و به دفاع از عقیده ماتریدیه پرداختند (همان: ۸۱). یکی از این گروه ها که تحت حمایت مالی و فکری موسسات خیریه عربستان سعودی قرار داشت، «اهل حدیث» بود که طرح هایی را به منظور توسعه برنامه های فکری و فرهنگی و آموزشی خود اجرا می نمود. همچنین علاوه بر فعالیت در پاکستان، این جمعیت در داخل خاک افغانستان و در ولایت های شرقی این کشور فعالیت خود را آغاز نمود. در نتیجه، در ولایات کتر، بدخشان و نواحی نورستان شمالی، امارت هایی با عقاید همسو با دولت عربستان سعودی تأسیس گشت. به عنوان مثال مولانا افضل که در آغاز در دیوبند و سپس در اکوره (ایالت سرحد پاکستان) تحصیل کرده بود در بازگشت به منطقه خود، دولت اسلامی افغانستان را تأسیس نمود. اما در اثر رقابت های زیاد میان مجاهدین مجال زیادی برای این افراد باقی نماند (همان: ۲۰۰).

در ایالت بلوچستان نیز تلاش گسترده ای به منظور جذب نیرو در آن نواحی صورت گرفت. «جمعیه العلمای اسلام» شاخه فضل الرحمن در دوران جهاد و دهه بعد از آن فعالیت گسترده ای در جهت جذب نیروهای مهاجر در ایالت های بلوچستان و سرحد آغاز نمود. همچنین این جمعیت در طول جنگ افغانستان رابطه نزدیکی با مجاهدین حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد بنی محمدی و قوم درانی در ولایات هلمند و قندهار برقرار نمود. طلاب وابسته به حرکت انقلاب اسلامی متأثر

از تفکری دیوبندی و معتقد به حفظ سختگیرانه ظواهر اسلامی و شرعی بودند. با تمام سختگیری‌ها و استفاده از خشونت، عاملی که موجب شد از حرکت انقلاب اسلامی و طالبان به عنوان ناجی و قهرمان یاد شود، نقش کلیدی «جمعیه‌العلمای اسلام» در تربیت و تعلیم جوانان و کودکان مهاجر افغانستانی و نفوذ ایدئولوژی مورد نظر آن‌ها در میان نسل جوان بود. همچنین نزدیکی قومی و فرهنگی این مهاجران با اعضای «جمعیه‌العلمای اسلام» ناخودآگاه حمایت و گرایش هر چه بیشتر مهاجران و پناهجویان جوان را در پی داشت (همان: ۲۰۱).

اندیشه اعتقادی و سیاسی طالبان با تأثیر از تفکرات سلفی، دیوبندی و نظریات شاه ولی‌الله دهلوی و سید قطب در مورد جواز نابودی حاکمان طاغوت در جوامع اسلامی - که مطابق اسلام حکم نمی‌کند - موجب شد که جنبش طالبان اقدام به اعلام جهاد علیه دولت قانونی مجاهدین در کابل بکند. طالبان با این توجیه که حکومت ربانی احکام اسلام را در جامعه اجرا نکرده قیام مسلحانه بر علیه حکومت او را موجه و لازم دانستند. این افکار در بیانات مقامات طالبان همواره مشاهده شده است به عنوان نمونه عبدالسلام ضعیف سفیر طالبان در دیدار با سفیر پاکستان، جهان را به دو جبهه کفر و اسلام تقسیم نموده و اظهار داشت که امارت اسلامی بدون نیاز به قوانین بین‌المللی متعلق به دیگران می‌تواند اسلام را در همه زمینه‌ها و ابعاد سیاسی و اجتماعی و فردی پیاده نماید. ملا عمر نیز عنوان داشت که بدون جهاد، قوانین کفر بر افغانستان مسلط می‌گشت و در اجرای شریعت اسلامی در کشور وظیفه می‌باشد. در نتیجه با توسل به این عقاید بود که طالبان اقدام به دست گرفتن کنترل حکومت در افغانستان از راه مسلحانه نمود تا اسلام مطابق با عقاید خود را در آن جا جاری کنند (نواب، ۱۳۹۸: ۸۷-۸۶).

افزایش چند برابری مدارس دینی در افغانستان پس از بازگشت طالبان به قدرت نشانگر اهمیت حفظ و گسترش این مدارس به منظور قرار دادن بنیان‌های ایدئولوژیک و سیاسی طالبان بر بستر دین و شریعت اسلامی می‌باشد تا از این طریق مشروعیت دولت را در میان گروه‌های دینی مستقر در افغانستان حفظ نماید (ادیب، ۲۰۲۴: ۲۵۵-۲۵۶). چرا که تفکر جهادی در میان بدنه طالبان ستون فقرات اصلی نیروی نظامی آن را تشکیل داده است و همچنین باید یادآور شد که اساس اندیشه طالبان از مدارس دینی پاکستان بوده و به همین جهت تمامی مبانی فکری آموخته شده در این مدارس برای اعضای این گروه به مثابه هویت دینی درونی شده می‌باشد و هر گونه تلاش برای

غلبه بر این تفکر از سمت دیگر گروه‌های مذهبی مانند شیعیان یا دیگر مخالفان و رقبای اهل سنت طالبان که عمدتاً شامل گروه‌های قومی غیر پشتون همچون تاجیک‌ها می‌باشند، با مقاومت شدید طالبان مواجه شده‌اند.

لازم به ذکر است که تعارض میان مبانی سلفی‌گری و مکتب دیوبندی، طالبان را بر آن داشته که میان این دو طرز تفکر یکی را برگزیند. در واقع با ظهور داعش در افغانستان و گرایش‌های افراطی و تکفیری این گروه در قبال دیگران که ریشه در تفکرات سلفی و جهادی دارد، طالبان را بر آن داشت که به منظور صیانت از ریشه‌های فکری و آموزه‌های حنفی-دیوبندی خود از جریان‌های سلفی فاصله بگیرد (منادی، ۲۰۱۸: ۲۳۵-۲۳۴). در واقع جریانی که به هنگام ظهور طالبان از مبانی اصلی این گروه به شمار می‌رفت، در این دوران تبدیل به هویت رقیب در قالب گروه‌های بنیادگرا چون داعش خراسان شده است و بدین ترتیب طالبان به منظور مبارزه با جریان‌های رقیب که به دنبال حذف و سرکوب تفکر دینی مورد نظر طالبان هستند، دست به تقابل و مبارزه زده است.

در نتیجه سلفیت به عنوان یکی از مبانی فکری مهم در تشکیل گروه طالبان مؤثر واقع شده است اما با بازگشت مجدد این گروه به قدرت و نیز به منظور تقابل با دیگر گروه‌های جهادی نظیر داعش، سعی در تضعیف هویت سلفی‌گری و پررنگ‌تر نمودن هویت حنفی و دیوبندی خود نموده است تا از این طریق به تقابل با دیگر جریان‌های فکری رقیب در داخل افغانستان بپردازد. اما این موضوع، به معنی کنار گذاشتن تمام و کمال بنیادهای سلفیت از ساختار فکری و بنیان‌های اندیشه‌ای طالبان نمی‌باشد. به عنوان مثال عبدالحکیم حقانی که از فارغ‌التحصیلان مدارسی با اندیشه‌های «حقانی» است، از «عصر مدرن» به عنوان «عصر جاهلیت» یاد می‌کند و از این جهت بسیار نزدیک به عقاید کسانی چون سید قطب می‌باشد که اندیشه‌های جهادی و سلفی‌گری به شدت متأثر از افکار او بوده است (محق، ۱۴۰۳: ۴۵۵-۴۵۴). در سخن واقع عبدالحکیم حقانی نشان دهنده این واقعیت می‌باشد که اندیشه جهادی همچنان در هسته فکری طالبان وجود دارد و ظاهراً به منظور تمایز هویتی خود از سایر تفکرات جهادی چون داعش که از سمت طالبان «خوارج» نامیده می‌شود، به آن رنگ و بوی مکتبی - چه دیوبندی چه حقانی - داده است.

با توجه به رابطه شبکه حقانی با مقامات عربستان سعودی و قرابت فکری شاخه حقانی به تفکر سلفی می‌توان دریافت که در درون گروه طالبان دو جریان فکری موازی با یکدیگر مشاهده می‌شود.

جریان اول مکتب دیوبندیه بر مبنای فقه حنفی و با گرایشات صوفیانه که ناشی از تفکرات شاه ولی‌الله دهلوی و اندیشه‌های استعمار ستیزانه اوست و جریان دیگر تفکر سلفی می‌باشد که آن را در ساختار فکری شبکه حَقّانی به رغم گرایشات حنفی این گروه یافت. در نتیجه می‌توان بیان نمود که تنها عنصر مشترک میان دیوبندیه و سلفیت، عقیده به مبارزه و جهاد علیه بیگانگان می‌باشد که این دو طرز تفکر را به رغم تضادهای بسیار در کنار هم نگه داشته است.

نقش عوامل خارجی در پیدایش طالبان

کشورهای خارجی به خصوص همسایگان افغانستان نقش مهمی در روند جهاد افغانستان برضد شوروی و جنگ‌های داخلی میان مجاهدین ایفا نموده‌اند. پاکستان یکی از همسایگان مهم و تأثیرگذار، در طول جنگ، همواره به دنبال منافع ملی خود در افغانستان بوده است. یکی از این منافع، بحث «پشتونستان» و اتحاد افغان‌ها در دو سوی مرز افغانستان و پاکستان می‌باشد. در نتیجه دولت پاکستان به منظور حل بحران امنیتی در این منطقه همواره خواهان افغانستانی با حاکمیت ضعیف و وابسته بوده است تا از راه نفوذ و اثرگذاری بر دولت افغانستان بتواند منافع ملی خود را تأمین کند. حمایت پاکستان از حزب اسلامی و بعدها پشتیبانی از طالبان را می‌توان در راستای تأمین منافع ملی پاکستان ارزیابی نمود زیرا پاکستان باور دارد که با حمایت از پشتون‌ها که دارای اشتراک قومی و زبانی با آن‌ها می‌باشند، توافق بر سر مسائل مورد مناقشه راحت‌تر صورت می‌پذیرد. مورد دیگر آن که به عقیده برخی از کارشناسان، علت حمایت پاکستان از گروه‌های بنیادگرا و تروریستی در افغانستان، تأمین امنیت ملی در داخل پاکستان می‌باشد. مبنای نظری این بحث به این صورت است که تخلیه پتانسیل‌های گروه‌های تروریستی در مبدأ، مانع از سرریز شدن آن در مقصد می‌شود (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۳۵-۳۴). همچنین اصولاً محور سیاست پاکستان از دوران استقلال این کشور در قبال افغانستان، امنیت بوده است (عباسیان، ۲۰۲۱).

از این رو افغانستان برای کشوری نظیر پاکستان مانند بستری است که در آن پاکستان برای در امان بودن از معضلات امنیتی، افغانستان را قربانی این معضلات امنیتی می‌کند. که البته همین امر با ظهور طالبان پاکستان با هدف تشکیل حکومت اسلامی گریبان‌گیر کشور پاکستان نیز گشت (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۰: ۲۲). بنابراین کشور افغانستان با حاکمیت متزلزل این امکان را به

پاکستان می‌دهد که مشکلات و بحران‌های سیاسی خود با اقوام پشتون را در قالب حمایت از آن‌ها در افغانستان در برابر شوروی و ناپایدار نمودن ثبات افغانستان، خاموش نماید.

یکی دیگر از کشورهایی که نقش کلیدی در حمایت مالی و فکری از گروه‌های تندرو همچون طالبان در افغانستان را برعهده داشت، عربستان سعودی است. حمایت از گروه‌های سلفی و بنیادگرا همواره از سیاست‌های رسمی این کشور بوده است. جنگ داخلی افغانستان فرصت مناسبی را برای عربستان سعودی به منظور گسترش ایده‌های خود در افغان‌ستان فراهم نمود و بدین ترتیب افکار سلفی از طریق مدارس دینی در میان افغان‌های مهاجر انتشار یافت.

عربستان سعودی از دوره تهاجم شوروی به افغانستان با همکاری ضیاءالحق ایده تقویت بنیادگرایی در پاکستان و ایجاد مدارس مذهبی به منظور آموزش پناهجویان افغان‌ستان را اجرا نمود. در نتیجه هزاران مدرسه دینی در نزدیکی مرز پاکستان و افغانستان با حمایت عربستان سعودی تأسیس گردید و تحت اختیار دو حزب اسلامی پاکستان با عقاید سلفی یعنی حزب جماعت اسلامی و جماعه العلمای اسلامی قرار گرفتند (همان: ۳۶).

از این جهت عربستان سعودی با یک تیر چند نشان را هدف قرار داد. اول این که موفق به نفوذ فکری و مالی خود در میان پشتون‌ها گشت و ثانیاً با این کار جایگاه خود را در کنار آمریکا در برابر نفوذ شوروی و ایده کمونیسم در خاورمیانه مستحکم نمود.

در مجموع مشاهده می‌شود که چگونه برخی از کشورهای منطقه که در رأس آن پاکستان و عربستان سعودی قرار دارند، اقدام به تجهیز و تأمین منابع مالی و نفوذ بنیادهای عقیدتی خود در راستای نیل به اهداف خود نمودند. اما هدف هر یک از این دو کشور متفاوت از یک دیگر می‌باشد. هدف پاکستان از حمایت از گروه‌های بنیادگرا، تأمین امنیت ملی خود و رسیدن به منافع ملی خود در افغانستان می‌باشد. چرا که پاکستان کشوری است که دارای مرز طولانی مشترک با افغانستان می‌باشد و این ناحیه محل اسکان قوم پشتون می‌باشد که همواره پاکستان را با چالش‌های مرزی و امنیتی مواجه نموده است.

در طرف دیگر عربستان سعودی قرار دارد که فاقد هرگونه مرز مشترک با افغانستان است و به نظر می‌رسد که چالش امنیتی چندانی را در افغانستان برای خود تعریف نکرده بود. در عوض عربستان با سعی بر گسترش ایدئولوژی سلفی‌گری، سعی در ایجاد نفوذ در افغانستان نمود تا از این

طریق بتواند با به قدرت رساندن گروه‌های موافق با ایدئولوژی بنیادگرایانه در افغانستان، منافع را برای خود در آن کشور تعریف نماید.

در مجموع دو کشور پاکستان و عربستان، یکی به عنوان میزبان مهاجران افغان و دیگری به عنوان تأمین کننده منابع مالی و فکری آن، نقش بسزایی در شکل‌گیری هویت جهادی در میان مهاجران و مجاهدان افغانستان به خصوص در میان پشتون‌ها ایفا کرده‌اند و میراث این هویت، خود را درون گروه طالبان به خصوص در میان بدنه و ساختار سستی این گروه نشان داده است. از این جهت دوره اول حکومت طالبان توأم با حمایت از گروه القاعده و پناه دادن به رهبران آن با اندیشه سلفی - جهادی در سطح جهانی همچون بن‌لادن بود. اما با بازگشت طالبان به قدرت و سلطه آن بر افغانستان، جنبه سلفیگری این گروه ضعیف‌تر از گذشته جلوه یافته است و می‌توان ادعا نمود که جنبه هویتی طالبان بیشتر بر دو محور قوم پشتون و مکتب دیوبندیه بر پایه فقه حنفی استوار گشته است.

نتیجه‌گیری

گروه طالبان، جنبشی است که مبانی فکری آن از چندین آبشخور تغذیه می‌شوند. این مبانی فکری نه تنها پایه دینی و مذهبی دارند، بلکه قویاً دارای ریشه‌های قومی است. در واقع شاید بتوان گفت که گروه طالبان در عصر حاضر بیش از این که یک جنبش دینی باشد، جنبشی قومی به حساب می‌آید. خیزش طالبان و تأکید بر ارزش‌های قومی و دینی خود، نشان دهنده در معرض خطر بودن برخی از مؤلفه‌های فرهنگی خود می‌باشد. به عنوان مثال: با گذشت دوران و رسوخ عناصر مدرنیته به جوامع درون افغانستان و شیوه حکمرانی مدرن، طالبان عناصر قبیله‌محور و سستی خود را در خطر دیده است. حکمرانی مدرن با عناصری چون حکومت فراگیر و دخالت همه نیروهای اجتماعی با عناصری چون حق انحصاری حاکمیت پشتون‌ها در تضاد است. همچنین طالبان در تقابل با تفکر حق حاکمیت مردم در اندیشه سیاسی مدرن و جایگزین کردن آن با حق حاکمیت الهی است و همچنین در مخالفت با اندیشه سیاسی غربی قرار دارد. همچنین از آنجایی که دولت مدرن نیازمند مشارکت فراگیر همه اقشار یک کشور می‌باشد و با نظر به جامعه رنگارنگ افغانستان از نظر قومی و مذهبی و نگاه متعصبانه قوم پشتون نسبت به دیگر اقشار، حکومت طالبان

به منظور حفظ و گسترش سلطه هویت قومی و مذهبی در قالب ساختار حکومت، با تشکیل هر گونه حکومت فراگیر و مشارکت اقوام غیرپشتون و دیگر مذاهب مقابله کرده است.

در واقع طالبان هر ایده، تفکر و روش نوین را به عنوان تهدید برای عناصر فرهنگی خود که حاصل قرائت مورد نظر خود از اسلام است می‌بیند و سعی در مقاومت در برابر این عناصر فرهنگی نوین مسلط داشته است. در واقع طالبان حتی در تقابل با قرائت‌های دیگر از اسلام که در جنگ‌های داخلی افغانستان مشارکت داشتند، قرار گرفته است. به همین دلیل به سختی علیه شیعیان افغانستان در نبرد بوده و سعی در تحدید قدرت آن‌ها داشته است و در دور دوم حکومت طالبان نیز شیعیان با وجود تساهل بیشتر طالبان با آن‌ها نسبت به دور اول حکومت طالبان، از مشارکت در ساختار سیاسی و حکومتی افغانستان محروم مانده‌اند. از دیگر تقابل‌های هویتی طالبان با قدرت مسلط در مرکز، تقابل قومیتی می‌باشد که خود ناشی از عصیت قبیله‌ای موجود در پشتون‌ها می‌باشد. جنبش طالبان به عنوان حرکتی که از سمت طوایف پشتون آغاز شده است، همواره در برابر دیگر اقوام حاضر در افغانستان همچون تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها و دیگر اقوام دست به تقابل و مبارزه زده است و در نهایت از این طریق سعی در حفظ و گسترش هویت قومی خود در افغانستان داشته است.

از طرفی دیگر نیز برخی از این پایه‌های مذهبی، خود حاصل تلاش‌های خارجی و وارد شدن مبانی فکری جدید توسط دیگر کشورهای دخیل در جنگ افغانستان می‌باشد. در نتیجه هویت فرهنگی طالبان ترکیبی از مبانی قومی (پشتونیزم) بر پایه فرهنگ قبیله‌ای و مجموعه‌ای عقاید مذهبی برپایه فقه حنفی، مکتب دیوبندی و مبانی سلفیت مدارس پاکستان با حمایت مالی عربستان سعودی به منظور رسیدن به اهداف امنیتی و منافع ملی و ایدئولوژیک مورد نظر خود می‌باشد و طالبان نیز به عنوان ساختاری که ناشی از این عناصر قومی و مذهبی می‌باشد، سعی در حفظ آن در برابر رقبای دینی و فرهنگی خود که تهدیدی برای موجودیت طالبان می‌باشند دارد. از این رو دولت جمهوری افغانستان به عنوان ساختاری که مورد حمایت دولت‌های غربی و دارای عناصر مدرن حکومت‌داری غربی و همچنین به دلیل این که در درون خود پذیرای تمامی دیدگاه‌های دینی، مذهبی و قومی بوده است، تهدید فرهنگی و هویتی بالقوه برای جنبش طالبان محسوب می‌گشت که دارای ساختاری تک قومیتی با محوریت قوم پشتون و قرائت واحدی از دین که بر مبنای رویه سلفیت و دیوبندیه می‌باشد.

تنها مورد بدیع در بازنگری طالبان در مبانی فکری خود، پر رنگ نمودن عناصر قومی و ملی بر محوریت افغان بودن و عقب‌نشینی از مبانی فکری سلفیت و حمایت از جهاد برای دستیابی به یک خلافت جهانی می‌باشد. در واقع فقه حنفی نیز برای طالبان علاوه بر جنبه دینی بودن آن، جنبه هویتی غیر دینی نیز دارد. چرا که اصلیت ابوحنیفه، بنیانگذار فقه حنفی را کابل دانسته‌اند و به همین جهت پایبندی و اصرار طالبان بر گستراندن قوانین اسلامی ذیل فقه حنفی در سرا سر افغانستان معنادار می‌باشد. بنابراین فقه حنفی و حفظ آن برای طالبان از اهمیت بیشتری نسبت به عقیده سلفیت که نوعی اندیشه وارداتی محسوب می‌شود دارد. این رویکرد خود را در دوره جدید طالبان نیز نشان داده است. در دوره جدید حکومت طالبان، عناصر قومی و دینی با محوریت قوم پشتون و فقه حنفی، هویت طالبان را همانند دوره اول حکومت طالبان سازمان داده است که نشان دهنده مقاومت هویتی طالبان در برابر هویت‌های رقیب مانند دیدگاه‌های مختلف سیاسی، مذهبی در افغانستان از روز تشکیل این گروه تا الان می‌باشد. تنها افکار سلفیت که به نوعی اندیشه وارداتی از خارج محسوب می‌شود به حاشیه رانده شده است و می‌توان این امر را ناشی از مقابله طالبان با گروه داعش خراسان دانست که داعیه تشکیل خلافت اسلامی در جهان دارد. از این حیث رویکرد سیاسی داعش در تشکیل خلافت برخلاف رویکرد سیاسی طالبان در موضوع تأسیس امارت اسلامی افغانستان می‌باشد. همچنین از حیث مذهبی، رویکرد تکفیری داعش در قبال طالبان، موجب شده که این گروه به منظور تمایز خود از جریانات تکفیری نظیر داعش، به دیگر عناصر هویتی و دینی خود نظیر حنفیت و دیوبندیه که تجانس بیشتری با هویت مذهبی افغانستان دارد متوسل شود و به تدریج جریان سلفیت را کنار بگذارد. البته تشابه نظر سلفیت و دیوبندیه در مورد جهاد و مقابله با بیگانگان موجب شده که به رغم کم رنگ شدن نقش سلفی‌گری در مبانی فکری طالبان، خللی در آراء و افکار جهادی طالبان بروز نکند و عصیت قومی پشتون نیز مکمل آن محسوب گشت و همین امر موجب سهولت عقب‌نشینی طالبان از برخی مبانی فکری سلفیت در دوره جدید حکومت این گروه شده است.

فهرست منابع

- آفاجری، محمدجواد؛ کریمی، مرتضی (۱۳۹۴). نقش بازیگران منطقه‌ای در فرایند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و پساتالبان، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، ۸ (۳۰)، ۵۱-۲۹.
- ابوطالبی، عباس؛ شکوری، ابوالفضل (۱۳۹۷). نقش مدارس مذهبی دیوبندیه در شکل‌گیری افراط‌گرایی دینی؛ مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۴ (۸)، ۱۳۰-۱۰۹.
- احمدی، حمید؛ بیدالله خانی، آرش (۱۳۹۱). طالبان پاکستان: علل پیدایش، ماهیت و چالش‌های امنیتی، سیاست، ۴۲، ۳۷-۲۱.
- احمدی، حمید؛ کریمی قهرودی، مائده (۱۳۹۵). هویت‌خواهی سلفی در ایالت بلوچستان-پاکستان، سیاست، ۲۸۸-۲۷۱.
- سینائی، وحید؛ ارشادخطیبی، احمد (۱۴۰۲). اقتصاد سیاسی طالبان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)، مطالعات اوراسیای مرکزی، ۲۴۸-۲۲۳.
- عارفی، محمداکرم (۱۳۷۸). مبانی مذهبی و قومی طالبان، علوم سیاسی، ۲۱۲-۱۹۱.
- عباسیان، ساناز (۲۰۲۱). قدرت‌گیری پشتون‌ها در افغانستان؛ هدف مشترک پاکستان و غرب. مرکز آینده‌پژوهی جهان اسلام، ۶-۱.
- نواب، ابوالحسن (۱۳۹۸). پیامدهای سیاسی و اجتماعی حضور سلفیان در افغانستان، پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی، ۱۰۰-۷۹.
- ادیب، سید کری (۲۰۲۴). پیامدهای بازگشت طالبان، جلد اول، تورنتو: انتشارات کتاب کابل.
- محق، محمد (۱۴۰۳). از مُصحف خرد، تورنتو: انتشارات کتاب کابل.
- مارسدن، پیتر (۱۳۷۹). طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر نی.
- منادی، سید مهدی (۲۰۱۸). افغانستان و تروریسم: بررسی ابعاد حقوقی امنیت بین‌الملل، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه.
- یزدانی، احمدضیا (۲۰۲۴). رهبران سیاسی و بحران مدیریتی در افغانستان، تورنتو، انتشارات کتاب کابل.
- Al Sa'ud, T. A. F. (2021). The Afghanistan File. Arabian Publishing.
- Castells, M. (2010). The Power of identity (2nd ed.). Wiley-Blackwell.
- Gohari, M. J. (2000). The Taliban: Ascent to power. Oxford University Press.
- Jaffrelot, C., & Louër, L. (Eds.). (2018). Pan-Islamic connections: Transnational networks between South Asia and the Gulf. Oxford University Press.
- Taj, F., & Nicol, M. (2011). Taliban and anti-Taliban. Cambridge Scholars Publishing.

https://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/sistani_pashtoonwalay_tshist.pdf
<http://www.afghanpaper.com/info/joghrafia/jameiat.htm>
<https://www.iess.ir/fa/analysis/2778/>
<https://www.yjc.ir/fa/news/8915508/>